تبریز، شعشعهٔ عرش، فرّ فردوسی

(تحلیل یک بیت از مثنوی مولوی)

عباس ماهیار

استاد دانشگاه تربیت معلم تهران

چکیده

در این مقاله بیتی از دفتر ششم *مثنوی* مورد تحلیل قرار گرفته است که در آن تبریز به زبانی دیگر وصف شده است. بیت از داستانی است که در آن درویشی غریب به امید گرفتن وامی از محتسب تبریز بار سفر بسته و عازم آن دیار شده است. مولانا به هنگام رسیدن درویش غریب به تبریز بیتی چند از زبان درویش درباره تبریز و تبریزیان سروده که بیت مورد بحث ما در میان آن ابیات است و آن این بیت است:

فرّ فردوسی است این پالیز را　　شعشعهیْ عرشی است این تبریز را

مولانا در این بیت برای تبریز فرّ فردوسی قایل شده است و بر این باور است که عرش نور خود را بر تبریز و تبریزیان می‌پاشد. چند و چون این مدعا در سه بخش فردوس و تبریز و عرش و شعشعهٔ آن با تکیه بر روایات و آثار عالمان دین و مورخان بر پایه تحقیقات کتابخانه‌ای مورد کندوکاو قرار گرفته است.

گفتنی است به کنایت و رمزهای عارفانه خداوندگار قونیه اشارتی نشده و معانی لغوی و غیررمزی مفردات بیت مورد توجه بوده است، تاچه قبول افتد و چه در نظر آید.

کلیدواژه‌ها: تبریز، فردوس، عرش، مولوی، مثنوی.

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۴/۱۵　　تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۸/۳

مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، س ۱۷، شماره ۶۶، زمستان ۱۳۸۸

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.11.4]

۱. درآمد

مولانا جلال‌الدین رومی در دفتر ششم *مثنوی* دربارهٔ درویشی غریب و محتسب تبریز داستانی به نظم آورده است با عنوان «داستان آن مرد که وظیفه داشت از محتسب تبریز و وام‌ها کرده بود بر امید آن وظیفه و او را خبر نه از وفات او» (مولوی، بی‌تا، ۴۴۷/۳-۴۵۱)که قسمت آغازین آن اختصاراً به این شرح است: درویشی غریب که بارها از محتسب تبریز وام گرفته بود به امیدگرفتن وامی دیگر بار سفر بست و عازم شهر تبریز شد و چون بوی تبریز به مشام او رسید به ستایش آن شهر آغاز سخن کرد و... . این بیت موضوع مقاله حاضر است:

فرّ فردوسی است این پالیز را　　شعشعهٔ عرشی است این تبریز را

(مولوی، بی‌تا: ۴۵۰/۳)

این بیت از جملهٔ توصیفات شهر تبریز به زبان مولانا است. مولانا فرّ فردوسی و شعشعهٔ عرشی به تبریز نسبت داده است. نویسندهٔ این سطور برای تبیین چرایی این قسم انتساب‌ها ناگزیر از توضیح بعضی اجزای بیت است.

۲. فردوس کجاست و چه خصوصیاتی دارد؟

فردوس در لغت به معنی باغ و بستان و وادی پر از نعمت است. در تفاسیر آمده است که محل سرسبز با درختان انگور را فردوس گویند (ابن‌منظور، ۱۳۶۳/ ۶: ۱۶۰). امّا در این‌که لفظ فردوس از چه زبانی گرفته شده است میان عالمان لغت و تفسیر اختلاف است (آلوسی، ۱۴۰۵ق/ ۱۵و ۱۶: ۴۹۲). فردوس در مفهوم قرآنی جایگاهی است که به مؤمنان و نیکوکاران وعده داده شده و ایشان در آن‌جا جاویدان باقی خواهند ماند (قرآن مجید، ۱۰۷/۱۸ و ۱۱/۲۳) و احادیث و اخبار، فردوس را برترین درجه از درجات بهشت توصیف کرده‌اند که در زیر عرش جای دارد و سرچشمهٔ انهار بهشتی است (میبدی، ۱۳۳۹-۱۳۳۳/۵: ۷۴۹). رسول (ص) گفت: بهشت صد درجه است و میان هر دو درجه چندان باشد که میان آسمان تا زمین. بلندترین درجه‌ها

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.11.4]

فردوس باشد و چون از خدای بهشت خواهی بهشت فردوس‌خواه (ابن کربلایی، ۱۳/۱۳٤٤: ٤٦). در برخی آثار نیز آمده است که حق تعالی فرشتگان را فرمان می‌دهد که هرروز (یا هر پنجشنبه روزی) در فردوس بازگشایند و می‌فرماید: «ای بهشت در طیب و حسن و خوشی و نیکویی خود برای اولیای من بیفزای» (همان، ٤٧). باتوجه به مضامین و معانی آیات قرآنی و اخبار و احادیث نبوی و آثار صحابه می‌توان به این نتیجه رسید که فردوس در مفهوم قرآنی خود باغ و یا باغات سرسبز بهشتی و از درجات بالای جنت است که به مؤمنان و نیکوکاران و اولیاءالله وعده داده شده است.

لازمهٔ نسبت دادن شکوه جنات‌الفردوس به تبریز آن است که در هر کوی و برزن آن یک یا چندتن از صالحان و اولیاءالله سکنی داشته باشند. این نکته در داستان مرد غریب و دیگر سروده‌های مولانا تجلی واضحی دارد. مولانا در داستان درویش غریب گفته است:

شد سوی تبریز و کوی گلستان — خفته امیدش فراز گل ستان
زد ز دارالملک تبریز سنی — بر امیدش روشنی بر روشنی
جانش خندان شد از آن روضهٔ رجال — از نسیم یوسف و مصر وصال

(مولوی، بی‌تا، ٦: ٤٤٩)

و یا

دیده حاصل کن دلا آنگه ببین تبریز را — بی بصیرت کی توان دیدن چنین تبریز را
هرچه برافلاک، روحانی است از بهر شرف — می‌نهد بر خاک پنهانی جبین تبریز را
همچو دریایی است تبریز از جواهر وز درر — چشم درناید دو صد در ثمین تبریز را

(مولوی، ۱/۱۳۵۳: ۹۹)

بنابراین مولانا شهر تبریز را روضهٔ رجال و دریای جواهر و درر اولیاءالله و مشایخ می‌داند و این ادعای او دور از واقعیت نیست. کافی است که صفحات کتاب *روضات‌الجنان و جنات‌الجنان* ابن کربلایی را ورق بزنیم و این واقعیت را به چشم

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.11.4]

ببینیم. از بررسی نوشته‌های این کتاب می‌توان چنین نتیجه گرفت که شهر تبریز در سده‌های ششم و هفتم مرکز خانقاه‌های بزرگ و مدارس فراوان بوده که در آن‌ها پیرها و باباها و شیخ‌ها در سمت مرادی با مریدان بسیار در وادی تصوف سلوک داشته‌اند و عطشان‌های غرقه در دریای بندگی حق تعالی بوده‌اند. من در این‌جا به ذکر مشتی از خروار بسنده می‌کنم.

حافظ حسین بن کربلایی در فصلی از کتاب خود که به مزارات سرخاب اختصاص داده است شیخ صلاح‌الدین حسن بن عمر نخجوانی بلغاری را از اکابر اولیا و پیر خاص درگاه خالق باری یاد کرده (ابن‌کربلایی، همان/۱: ۱۲۸) و از قول او نقل کرده است که: «در تبریز بیست و هشت کس را دریافتم از واصلان محقق و عارفان موفق که پیوسته شعاع پرتو آفتاب معرفت الهی بر گلزار سینهٔ بی‌کینهٔ ایشان تابنده بود». مؤلف کتاب اسامی این بیست و هشت تن را در کتاب آورده است که بعضی از آن‌ها را از قول شیخ از اقطاب دانسته است (همان، ۱٤۰). شایستهٔ توجه است که هریک از این پیران و باباها صاحبان خانقاه‌های بزرگ بوده‌اند و شیخ و مریدان صاحب کشف و شهود؛ به عنوان مثال باباحسن سرخابی که یکی از آن بیست و هشت تن است شیخ هفتادتن از اولیاء بوده است و صاحب کتاب *روضات‌الجنان* می‌گوید: «در حق وی (باباحسن) عبارت مشهور و معروف است که وی بابای هفتاد بابا است و هفتاد تن از اولیاء ملازمت آن آستان عالی‌شأن می‌کرده‌اند» (همان، ٤۹). یکی دیگر از آن مشایخ بابا مزید سرخابی است. بابامزید از مریدان شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی (متوفی ٦۳۵ هـ.ق) است و مؤلف کتاب او را به لقب و صفت قطب‌الابدال و از خاصان حضرت عزت و باریافتگان بساط قربت ملقب و متصف دانسته است (همان، ۵۷). او خود خانقاهی داشته و جماعتی از بزرگان تصوف حلقهٔ ارادت او را بر گوش داشته‌اند و از او خرقه گرفته‌اند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.11.4]

از این شیوخ، یکی دیگر خواجه محمد کُجَجانی، یکی از هفتاد شاگرد باباحسن سرخابی قطب‌الاولیاء و الابرار است که جمیع اولیای معاصرش، او را به شاهی پذیرفته‌اند. به سبب آن که این مشایخ بر دل‌ها حکومت می‌کرده‌اند شاه خوانده می‌شدند. خواجه یوسف حیران دهخوارقانی که خود صاحب خانقاه و زاویه و مکتب بوده و کرامات بی‌شمار از او نقل شده است در حق خواجه محمد گفته است که «عن قریب است که نور ولایت وی آفاق را منور گرداند و مردم از دور و نزدیک از فیض او مستفیض شوند» (همان، ۱۲).

بحث دربارهٔ مشایخ تبریز که پرورش‌یافتگان مکتب‌ها و خانقاه‌های تأسیس شده در سده‌های پنجم و ششم بوده‌اند مقالتی دیگر می‌خواهد و فرصتی دیگر.

به عقیدهٔ نگارندهٔ این سطور این معنی همان روضهٔ رجال و دریای پر از جواهر و درر اولیاءالله مطرح شده در شعرهای مولانا است که در سدهٔ هفتم در تبریز به افاضه و راهنمایی سالکان می‌پرداخته‌اند و از تبریز جنت‌الفردوس ساخته بودند. اما واسطةالعقد مطّلعان بر ضمایر و اسرار درویشی، شمس تبریز است که در لباس تاجری خسارت‌دیده با کلاه تاجران که چون به شهری درمی‌آمد در کاروانسراها سکونت می‌کرد و از رفتن به مدارس و خانقاه‌ها سر باز می‌زد (شمس تبریزی، ۱/۱۳۶۹: ۱۴۰-۱۴۱ و مقدمه: ۲۰) و چندان گریز پا بود که او را شمس پرنده می‌گفتند (افلاکی، ۱۳۶۳: ۶۱۵).

افلاکی[۱] او را سلطان‌الفقراء[۲] و فریدون بن احمد سپهسالار[۳] او را سلطان‌الاولیاء[۴] نامیده‌اند. او همان شمس‌الدین محمدبن علی بن ملک داد تبریزی است که در سال ۶۴۳ هجری قمری به خدمت مولانا رسید و او را جامی از می ناب داد که کفر و ایمانش باهم سوخت و چنان مجذوب و شیفتهٔ او شد که دیگر رغبت دیدار دیگر کسان نداشت (زرین‌کوب، ۱۳۷۳: ۱۱۵). او از جلال‌الدین شمس‌الدین ساخت (همان، ۱۲۲) و جای جای *کلیات شمس* را از نور شمس پر کرد[۵].

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.11.4]

۳. شعشعهٔ عرش

عرش در لغت به معنی تخت و سریر و نیز از مفاهیم قرآنی است و برخی مفسران از بحث در چند و چون آن دست بازداشته‌اند. میبدی گفته است: «و در آن خبر درست است در *صحاح* آورده و ائمه دین آن را پذیرفته و بر ظاهر برفته و گردن نهاده و دل از معنی آن خاموش داشته و از دریافت چگونگی آن نومید نشده که خود را فرا دریافت آن به تکلّف راه نیست و جز اذعان و تسلیم روی نیست[۶]».

در اعتقادات اسلامی عرش را بسیار نورانی ارزیابی کرده‌اند. از امام سجاد (ع) روایت شده است که حق تعالی عرش را از نورهای مختلف آفریده است (میبدی، همان/۱۰: ۲۱۱) و از صادق آل محمد (ع) نقل است که هر روز هفتاد هزار رنگ از نورها بر عرش تابانیده می‌شود و کس را توان نظر بر نور عرش نیست (همان/۸: ۴۵۱) و مولانا دربارهٔ نور عرش گفته است:

آفتابی را که رخشان می‌شود — دیده پیشش کند و حیران می‌شود
همچو ذره بینی‌اش در نور عرش — پیش نور بی‌حد و موفور عرش
(مولوی، بی‌تا/ ۲: ۳۱۲)

او معتقد است که عقل‌ها و دل‌ها با عرش ارتباط تنگاتنگ دارند و شعشعهٔ عرش بر دل‌ها نور می‌پاشد و فروغ و صفای دل‌های مردان خدا از نور عرش است.

این دلم هرگز نمی‌گوید دروغ — که زنور عرش دل دارد فروغ
(مولوی، همان: ۴۳۰/۳)

عقل و دل‌ها بی‌گمانی عرشی‌اند — در حجاب از نور عرشی می‌زیند
(همان: ۴۱/۳)

و نیز جایگاه اولیا را عرش می‌داند که جان آنان از عرش غایب شده و در قالب تن نزول کرده است و به مجرد آن که بوی عرش به مشام آنان برسد بی‌توقفی به سوی عرش پرواز می‌کنند. در بیتی از زبان جان می‌گوید:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.11.4]

گوید ای اجزای پست فرشیم غربت من تلخ‌تر من عرشیم

(همان، ۲۵۳/۲)

و یا:

رفت آن طاووس عرشی سوی عرش چون رسید از هاتفانش بوی عرش

(همان: ۴۵۰/۳)

این‌گونه ابداعات مولانا در *مثنوی* با تکیه بر احادیث و سیرهٔ نبی‌اکرم بوده است که مولانا بنابر اطلاعات بسیار قوی خود از سیرهٔ نبوی و آثار صحابه و اقوال صوفیان با رنگ و لعاب شاعرانه‌ای که به آن‌ها زده مضامین ویژه‌ای را به تصویر کشیده است.

یادکردن از دو داستان به اختصار تمام در این‌جا ضروری می‌نماید. داستان نخستین با عنوان «پرسیدن پیغامبر علیه‌السلام مر زید را، امروز چون برخاستی و جواب گفتن او که اصبحت مؤمناً یا رسول‌الله» که در دفتر نخستین *مثنوی* آمده است (مولوی، بی‌تا: ۲۱۶/۱). این داستان در کتب متصوفه به مختلف نقل شده است[۷] و تنها اختلاف اساسی در این داستان خطاب رسول خدا به «حادثه» است که در *مثنوی* «زید» آمده است.

درج همهٔ حدیث موجب اطالهٔ کلام است امّا از یادکرد یک جمله از آن که با عرش ارتباط دارد گزیری نیست. آن‌جا که حادثه گفت: «کافی انظر الی عرش ربی بارزاً» (مستملی بخاری، ۱۳۶۶: ربع اول: ٦٦) (= چنان است که گویی من به عرش پروردگار خود می‌نگرم). این سخن در *مثنوی* مولانا چنین آمده است:

گفت خلقان چون ببینند آسمان من ببینم عرش را با عرشیان

(مولوی، همان: ۲۱٦/۱)

داستان دوم قصهٔ رسول خدا با یکی از اصحاب به نام هلال است. داستان در موجزترین وجه خود از این قرار است که هلال در خانهٔ امیری به کار ستوربانی اشتغال داشت و از خلاف‌آمد روزگار بیمار شد و رسول خدا از راه کشف و شهود از بیماری

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.11.4]

او آگاه شد و به دیدار او شتافت، بیمار بوسه بر پای رسول زد و رسول گونه بـر رخـسار بیمار نهاد (مولوی، همان: ۳۳۷/۳-۳٤۲).

شادروان فروزانفر مأخذ این قصه را در *نوادرالاصول* پیدا کـرده و در کتـاب *مآخـذ قصص و تمثیلات مثنوی* نقل کرده است (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۲۰۳ـ۲۰٤) که البته بـا نظـم داستان در *مثنوی* اختلافاتی دارد. از آن جمله، رسول خدا در *نوادرالاصول* بر سر جنازهٔ هلال می‌رسد امّا در *مثنوی* هلال رسول اکرم را می‌بیند و بوسه بر پای او می‌زند. شأن و عظمت هلال در داستان اصلی به گونه‌ای دیگـر مطـرح اسـت و او یکـی از هفـت تنـی شمرده می‌شود که بقای زمین وابسته به بقای آنان است ولی در *مثنـوی* او هـلال غریـب غایب از عرش است چنان که مولانا گفته است:

پس بگفتش آن هلال عرش کـو؟ همچو مهتاب از تواضع فرش کـو؟

(مولوی، بی‌تا: ۳٤۱/۳)

و چون رسول خدا بر بالای سر او رسید

گفت یاربّـا چـه پنهـان گـوهری ای غریب عرش چونی؟ خوشـتری؟

(همان، ۳٤۲)

٤. فرجام سخن

پس از جمع‌بندی این سخنان می‌توان به این نتیجه رسید که بنا بـه معتقـدات، عـرش الهی نوری موفور دارد که کس را توان نظر در آن نیست، امّا نور عرش بر دل‌ها می‌تابد و با دل‌ها ارتباط برقرار می‌کند و این دل‌ها به واسطهٔ حجاب‌ها از آسیب نور آن در امان می‌مانند. و اگر تبریز فرّ فردوسی دارد و عرش، نور خود بدان سامان می‌پاشـد بـه سـبب وجود نیکوکاران و صالحان و اولیاءالله در آن دیار است که نشانه‌های فردوس و عـرش دارند و جان آنان منسوب به عرش است و چون بوی عرش به مشام جان آنان برسـد بـه سوی عرش پرواز می‌کنند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.11.4]

با تأمل در نکته‌های یاد شده معلوم می‌شود که شهر تبریز در قرن هفتم روضهٔ رجال بوده و در هر کوی و برزنی مدرسه‌ای و خانقاهی و کاروانسرایی درهای خود را به روی عالمان و عارفان و کاروان‌های کالا باز کرده بود و طالبان علم و عرفان به آن شهر روی می‌آوردند و باباحسن سرخابی بابای هفتاد بابای دیگر می‌شد و حضور این عرشیان زمینی از تبریز، فردوسِ برینی با شعشعهٔ عرشی ترتیب داده بود و جای آن است که پژوهندگان با پژوهش در لابه‌لای صفحات آثار باقی‌مانده در زوایای کتابخانه‌ها این نکتهٔ مبهم را که در بوتهٔ فراموشی مانده است روشن سازند.

پی‌نوشت

۱. شمس‌الدین احمد افلاکی از شاگردان شیخ جلال‌الدین عارف نوادهٔ مولانا است و به فرمان او کتاب *مناقب‌العارفین* را در مناقب مولوی و پدر او و استادان و دوستان و پسر و خلفای او تألیف کرد و آغاز تألیف کتاب در سال ۷۱۸ هـ.ق بوده است (ر.ک. دایره‌المعارف فارسی، ذیل افلاکی).

۲. فصل چهارم در شرح مناقب سلطان الفقراء، سرالله بین الوری، کامل‌الحال و القال مولانا شمس‌الحق و الدین محمدبن علی بن ملک داد تبریزی قدس‌الله سره العزیز (افلاکی، ۱۳٦۳: ٦۱٤).

۳. او فریدون بن احمد سپهسالار از فرماندهان سلاجقهٔ روم بود که پس از درک محضر حضرت مولانا تحول و دگرگونی درونی یافت و مدت چهل سال مریدی مولانا و فرزندش سلطان ولد کرد (سپهسالار، ۱۳۸۵: ۵).

٤. حضرت مولانا سلطان‌الاولیاء و الواصلین، تاج‌المحبوبین، قطب‌العارفین فخر الموحدین... (سپهسالار، همان: ۱۰٤).

۵. چند بیت برای نمونه:

ساقی آدمی کشم گر بکشد مرا خوشم راح بود عطای او روح بود سخای من

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.11.4]

باده تـویی سـبو مـنم آب تـویی و جـو مـنم مست میان کو منم ساقی مـن سـقای مـن
(مولوی، ٤/۱۳۵۳: ۱۲۱)

چـو نـام بـاده بـرم آن تـویی و آتـش تـو وگـر غریـو کـنم در میـان فریـادی
گهی سبو گهـی جـام و گـه حـلال و حـرام همه تویی که گهی مهـدیی و گـه هـادی
(همان/٦: ٢٦٤)

روز روشن شمس دین و چرخ گردان شمس دیـن گوهرکان شمس دین و شمس دین لیل و نهار
(همان/۲: ۲۰۲)

٦. نگاه کنید به میبدی، ۱۳۳۳-۱۳۳۹/ ۳: ٦۳۲. برای اطلاع از اعتقادات دیگر دربـارهٔ عـرش بـه می‌توان به این منابع نیز مراجعه کرد: ابن منظور، ۱۳٦۳: ٦/ ۳۱۳؛ راغب اصـفهانی، بـی‌تـا: ۳٤۱؛ سید شریف جرجانی، ۱٤۰۸: ۱۵۰؛ میبدی، همـان/ ۳: ٦۳۱ و ٤: ۲٤۱ و ۵: ۱۳۷؛ شـیخ طبرسـی، ۱٤۰٦/ ۵: ۱۳٦؛ فخر رازی، بی‌تا/ ۱٤ و ۱۵؛ و طباطبایی، ۱۳۷۷ (ترجمه) ق/ ۸: ۲۱٤ – ۲۱٦.

۷. ر.ک: مـستملی بخـاری، ۱۳٦٦: ربـع اول: ٦٦؛ هجـویری، ۱۳۸۳: ٤۷؛ عبّـادی، ۱۳٤۷: ۲۱٤. غزالی، ۱۳٦٤/ ۲: ٤۳۸؛ عین‌القـضات همـدانی، ۱۳٤۷/ ۱: ۳۸۷؛ غزالـی، ۱۳۵۱-۱۳۵۸/ ۷: ۵۹۹؛ مولوی، ۱۳٦۵: ٦٦.

منابع

قرآن کریم.

آلوسی، محمودبن عبدالله (۱٤۰۵ق) *روح‌المعانی فـی تفـسیرالقرآن العظـیم*. بیـروت: دار احیـاء التراث العربی.

ابن کربلایی، حافظ حسین (۱۳٤٤) *روضـات‌الجنـان و جنـات‌الجنـان*. بـه اهتمـام جعفـر سـلطان القرّایی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ابن‌منظور، جلال‌الدین محمد مکرّم (۱۳٦۳) *لسان‌العرب*. قم: حوزهٔ قم.

افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳٦۳) *مناقب‌العارفین*. به اهتمـام تحـسین یـازیچی. تهـران: دنیـای کتاب.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.11.4]

راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن مفضّل (بی‌تا) *معجم مفردات الفاظ القرآن*. به اهتمام ندیم مرعشلی. بیروت: دارالکاتب العربی.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳) *پله پله تا ملاقات خدا*. تهران: علمی.

سپهسالار، فریدون بن احمد (۱۳۸۵) *رسالهٔ سپهسالار در مناقب حضرت خداوندگار*. به اهتمام محمدافشین وفایی. تهران: سخن.

سید شریف جرجانی، علی بن محمد (۱٤۰۸ق) *التعریفات*. چاپ سوم. بیروت: دارالکتب العلمیه.

شمس تبریزی، شمس‌الدین محمد (۱۳٦۹) *مقالات شمس*. به اهتمام محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی.

طباطبایی، علامه سید محمدحسین (۱۳۷۷ق) *المیزان فی تفسیر القرآن*. ترجمهٔ جمعی از شاگردان او. قم: رجاء.

طبرسی، شیخ ابوعلی فضل بن حسن (۱٤۰٦ق) *مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالمعرفه.

عبّادی، قطب‌الدین منصور (۱۳٤۷) *التصفیه فی احوال المتصوفه*. به اهتمام غلامحسین یوسفی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد میانجی (۱۳٤۷) *نامه‌های عین‌القضات*. به اهتمام علی‌نقی منزوی و عفیف عسیران. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۵۱-۱۳۵۸) *احیاء علوم‌الدین*. ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی. به اهتمام حسین خدیو جم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

ـــــــــــــــ (۱۳٦٤) *کیمیای سعادت*. به اهتمام حسین خدیو جم. تهران: علمی و فرهنگی.

فخر رازی، فخرالدین عمربن محمد عمر رازی (بی‌تا) *التفسیرالکبیر*. لبنان. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۷۰) *مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی*. تهران: امیرکبیر.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.11.4]

مستملی بخاری، ابوابراهیم اسماعیل (۱۳٦٦) *شرح التعرف لمذهب التصوف*. به اهتمام محمد روشن. تهران: اساطیر.

مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۵۳) *کلیات شمس یا دیوان کبیر*. به اهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.

ـــــــــــــــــــ (بی‌تا) *مثنوی مولوی*. به اهتمام رینولد نیکلسون. افست از چاپ لیدن. تهران: مولی.

ـــــــــــــــــــ (۱۳٦۵) *مجالس سبعه*. تصحیح توفیق سبحانی. تهران: کیهان.

میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۳۳-۱۳۳۹) *کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار*. به اهتمام علی‌اصغر حکمت. تهران: دانشگاه تهران.

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۳) *کشف‌المحجوب*. به اهتمام محمود عابدی. تهران: سروش.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.11.4]